**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020814**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم شهید صدر بنابر تقریرات آقای هاشمی برای توضیح کیفیت وضع عام موضوع له خاص بنابر مسلک خودشان که وضع عبارت از ایجاد قرن اکید هست می‌فرمایند که واضع می‌آید بین لفظ و مصادیقش قرن اکید ایجاد می‌کند و این قرن اکید به تدریج نتیجۀ وضع عام موضوع له خاص را ایجاد می‌کند. یک تعبیری در قسمتی از تعبیر شهید صدر را اینجا بخوانم، این صفحۀ ۹۳ هست. می‌گوید و بتعبیر آخر و التوصل الی نتیجة عام و الموضوع له خاص بناءً علی هذا المسلک انما یعقل عن طریق تکرر الاقتران بین اللفظ و بین المعانی الخاصة بنحو ینتج الاقتران بین اللفظ و بین کل فرد من تلک المعانی و بتعبیر آخر ان الاشراط الذهنی و الربط المخصوص بین التصورین الذی یعد الی استجابة لاحدهما بالانتقال منه الی الآخر لا یقتصر اثره علی الطرفین بخصوصیتهما بل قد تنصحب تکوینا علی الجامع. بعد تا آخر توضیح می‌دهند. می‌گویند آن اقتران اکیدی که بین این لفظ و یک مجموعۀ مصادیق ایجاد می‌شود این، بین این لفظ و خصوص آن مصداق باقی نمی‌ماند بلکه سرایت می‌کند ارتباط عمیق و لصیق بین این لفظ و جامع ایجاد می‌کند. البته بعد توضیح می‌دهند که مراد از ارتباط بین لفظ و جامع نه جامع بما هو جامع، بین لفظ و مصادیق آن جامع ایجاد می‌شود. آنجا یک سؤالی مطرح هست که چرا ارتباط بین لفظ و خود جامع ایجاد نمی‌شود؟ ارتباط بین لفظ و مصادیق جامع، چون فرض این هست که این لفظ را با این مصداق مرتبط کرد، این لفظ با مصداق دیگر مرتبط کرد، این لفظ با مصداق سوم، حالا که ارتباط و اقتران اکید ایجاد می‌شود چرا طرف اقتران تک تک افراد است؟ طرف اقتران جامع نیست؟ گویا یک همچین اشکالی بوده که آقای حائری در بحث حاشیۀ مباحث الاصول با یک دید دیگری بحث را دنبال می‌کنند که گویا این اشکال را می‌خواهند پاسخ بدهند. آقای حائری اصل بحث را اختصاص نمی‌دهند به توضیح وضع عام موضوع له خاص، وضع عام موضوع له عام را هم توضیح می‌دهند که عرض کردیم به سه طریق وضع عام موضوع له عام را بنابر مسلک ایجاد قرن اکید تحلیل می‌کنند که عمده‌اش آن قسم اوّلش است با این تعبیر، می‌گویند که برای این که واضع به نتیجۀ وضع عام موضوع له عام برسد و لفظ به آن معنای عام اقتران پیدا کند به این شکل عمل می‌کنند یحضر المعنی العام فی ذهن السامع عن طریق الاحساس ای ان الواضع یحضر مصداقا من مصادیق معنی المقصود امام السامع مثلا و یطلق اللفظ المفروض و ظهور ذلک المعنیٰ ثم یحضر مصداقا آخر من تلک المصادیق و یطلق فردا آخرا للفظ مماثلا للفرد السابق و هکذا و تکون النتیجة ان السامع یغفل خصوصیات الافراد و یقترن کلی ذلک اللفظ فی ذهنه بکلی المعنی. می‌گوید این که یک سری اطلاقات این لفظ بر مصادیق مختلف که همه‌شان در این کلی شریک هستند صورت می‌گیرد این تکرر اطلاقات سبب می‌شود که سامع خصوصیات فردی آن افراد را ازش غفلت کند و کلی آن لفظ در ذهنش با کلی معنا ارتباط برقرار کند. خب ایشان اینجوری تعبیر. بعد در وضع عام موضوع له خاص که ایشان تحلیل می‌خواهند بکنند می‌گویند این هم همین مدل است ولی یک تفاوتی دارد، گاهی اوقات واضع می‌تواند قرن اکید بین لفظ و معنای عام ایجاد کند، گاهی اوقات می‌خواهد قرن اکید بین لفظ و معنای عام ایجاد کند ولی نمی‌شود، این عملی نیست، قرن اکید بین لفظ و مصادیق ایجاد می‌شود. ایشان می‌گویند ثالثا قد یقصد الواضع قرنا اللفظ بالمعنی العام لو امکن و لکن لو لا یتوفق لذلک فلو امکنه قلب المعنی الحرفی الی المعنی الاسمی لاخذ المعنی العام و قرن اللفظ به و لکنه یعجز عن. ایشان می‌گوید مثلا نسبت‌های حرفیه نسبت‌هایی که معانی حرفیه از آن سنخ هستند این نسب اصلا جامع ندارند، مشکل قضیه این هست که اینها جامع ندارند، اگر بخواهد جامع‌گیری از آنها بکند جامع‌گیری‌شان هویت نسبت که درش تشخص و فردیت و جزئیت خوابیده را از دست می‌هد. این که ما بخواهیم این را تبدیل کنیم به معنای کلی این باید تغییر ریشه‌ای ایجاد کنیم، اصلا یک چیز دیگر ایجاد کنیم. خب ما نمی‌خواهیم این کار را بکنیم، چون نمی‌خواهیم این کار را بکنیم در نتیجه قرن اکید بین لفظ و آن مصادیق ایجاد می‌شود. فلو امکنه قلب المعنی الحرفی الی المعنی الاسمی لاخذ المعنی العام و قرن اللفظ به و لکنه یعجز عن ذلک لان معنی الاسمی یفقد النسبة المقصودة. مقصود این است که آن نسبت را می‌خواهیم با آن قرن اکید بشود، فالواضع یقرن اللفظ بمصداق من مصادیق المعنیٰ ثم بمصداق آخر و هکذا الی ان یتم الوضع و لکن لیس بامکان الذهن اقتناص الجامع بین تلک المصادیق الا باجراء تعدیل جذری علیه، یعنی ریشه‌ای. من قلب المعنی الحرفی النسبی مثلا الی المعنی الاسمی الذی لا یحقق نسبه فهنا یبقی الذهن مقتصرا علی الانتقال الی المصادیق المناسبة من المعنیٰ لکل مصداق من مصادیق اللفظ و النسم لذلک للوضع العام و الموضوع له الخاص. یک مدل دیگر هم برای این که نتیجۀ وضع عام موضوع له خاص را به دست بیاورد ایشان ایجاد می‌کند می‌گوید او ان الواضع یقرن اللفظ بمصداق من مصادیق المعنی مرة واحدة. آن دیگر تکرری نیست. و لکن هناک خصوصیةً کیفیةً تقتضی القرن الاکید و المناسبة کانت تناسب عموم المعنیٰ لا خصوص ذلک المصداق و لکن الذهن ایضا کان عاجزا عن اقتناص الجامع من دون اجراء ذلک تعدیل الجذری ای قلب المعنی الحرفی الی المعنی الاسمی و الذی لا موجب للمسیر الیه لانه یهدم المقصود فایضا یقتصر الذهن علی الانتقال من کل مصداق من مصادیق اللفظ الی المصداق المناسب له من المعنیٰ فیتم ایضا الوضع العام و الموضوع له الخاص.

این مطلبی که ایشان اینجا مطرح می‌کنند. حالا اینجا صرفنظر از این که آن در بحث وضع عام موضوع له عام آن تصویری که ایشان ایجاد می‌کند که در جلسۀ قبل اشاره کردم این اطلاقی که شما می‌خواهید تعبیر بکنید این یعنی چی این اطلاق؟ اگر در واقع مرادتان این هست که یک نوع قرن اکیدی بین لفظ و تک تک مصادیق ایجاد می‌کنید، معنایش این است که چطور قرن اکیدی که بین لفظ و تک تک الفاظ ایجاد می‌شود کأنّ این لفظ اوّل برای این معنای خاص وضع می‌شود بعد برای این معنای خاص قرن اکید که ایجاد می‌شود یعنی وضع برای معانی خاص پیدا می‌کند. چطور می‌شود که بعدا این وضع‌های جزئی از بین می‌رود یک وضع کلی ایجاد می‌شود؟ این نیاز به توضیح دارد و مراد این هست یا مراد چیز دیگری هست نیاز به توضیح دارد. ولی عمدۀ قضیه حالا من در وضع عام موضوع له خاص می‌خواهم صحبت کنم، تصویری که ایشان از وضع عام موضوع له خاص دارد گویا فقط یک در حروف و شبه حروف آنها را تصویر می‌کند کأنّ می‌خواهد وضع عام موضوع له عام باشد واضع، انگیزه‌اش ایجاد قرن اکید بین لفظ و معنای عام است ولی نمی‌تواند، چون نمی‌تواند مجبوری از باب لا علاجی این کار را می‌کند. یک بنده خدایی بود می‌گفتش که فامیلی‌اش راجی بود، کاندیدا شده بود برای این که رای بیاورد، می‌گفت در منطقۀ ما یک چپی هم کاندید شده بود، یک شعاری در منطقه پیچید، این شعار ما را نماینده کرد، در منطقه می‌گفتند از فرط لا علاجی رای می‌دهیم به راجی. می‌گفت همین باعث شد که ما، خلاصه به آن چپی که نمی‌توانیم رأی بدهیم کس دیگر هم نیست، آقای حائری کأنّ می‌خواهند بگویند که از فرط لا علاجی این وضع عام موضوع له خاص اینجا تحقق پیدا می‌کند کأنّ چون. این تصویر که واضع اوّل می‌خواسته بین لفظ و معنای عام قرن اکید کند چون نشده این وضع عام موضوع له خاص از آب در آمده، این معنایش این است کأنّ شما وضع عام موضوع له خاص را فقط در حروف که یک معنای، در نسب به معنای عام و حروف و امثال اینهایی که هویتشان با هویت، جزئیت جزء هویتشان است و نمی‌شود از آن افراد این هویت جزئیه را سلب کرد، در مورد اینها هست، حالا ما در موردش صحبت می‌کنیم این که می‌گویم حروف و شبه حروف کلماتی مثل اسماء اشاره هم شبه حروفند، حالا این توضیحش را بعدا عرض می‌کنم یعنی چی شبه حروفند. ولی مثال‌هایی که ما به ذهنمان می‌رسد آن که وضع عام موضوع له خاص لازم نیست از این سنخ باشد که می‌خواهد با آن معنای عام قرن ایجاد کند، نمی‌شود خود به خود با آن معنای خاص ایجاد می‌شود. نه آن مثال دیگری که عرض کردم دو تا مثال اینجاها برای وضع عام موضوع له خاص می‌شود زد یک مثالش این که فرض کنید من می‌گویم که وضع می‌کنم لفظ محمد را برای تمام کسانی که امروز در بیمارستان به دنیا می‌آیند، اینجا از اوّل من نمی‌خواهم بین لفظ محمد و معنای عام المولود فی المستشفی قرن اکید ایجاد کنم، به تک تک بچه‌ها می‌خواهم این اسم را بگذارم، اسم‌گذاری برای تک تک اینهاست. به جای این که این ۲۰ تا بچه‌ای که امروز در بیمارستان ایجاد شدند با بیست تا عملۀ وضع اسمشان محمد بشود یک عملیۀ وضع اسمشان محمد می‌شود. این همین وضع عام موضوع له خاص هست، حالا ممکن است شما بگویید که بحث ما در زبان طبیعی است، یک اصطلاحی آقایان دارند در زبانشناسی می‌گویند یک زبان طبیعی داریم یک زبان مصنوعی. زبان طبیعی همان زبانی هست که در اجتماع مرسوم است و اینها، زبان مصنوعی حالا نمی‌دانم به جای طبیعی مصنوعی آن طرفش را به کار می‌برند یا اصطلاح دیگری هست، زبان‌هایی که مثلا در علوم مختلف، مثلا در اصطلاحات، زبان‌های اصطلاحی آنها را زبان غیر طبیعی تعبیر می‌کند، یعنی زبانی که خاستگاهش بطن اجتماع نیست، خاستگاهش یک گروه خاصی هستند که می‌خواهند یک چیزی را ایجاد کنند و اینها. بحث ما در زبان‌های طبیعی است مثلا بگویید شما در زبان‌های طبیعی این که اینجوری وضع کنند که لفظی را قرار بدهند بگویند امروز برای همۀ بچه‌های این بیمارستان اسمش را محمد می‌گذاریم این تحقق ندارد، این یک در به اصطلاح زبان‌های صناعی و ساختگی این هست.

**شاگرد:** این مثال آقای شهیدی را که رئیس قبیله مثلا

**استاد:** مثال آن مثل مثال من است دیگر فرق ندارد

**شاگرد:** عرفی نیست؟

**استاد:** نه، آیا واقعیت خارجی دارد یا نه؟ واقعیت خارجی دارد یا ندارد؟ این می‌شود امکان دارد ولی آیا عملا خارجا یک همچین چیزی تحقق داشته؟ عیب ندارد رئیس قبیله یک موقعی همچین اسمی بگذارد ولی واقعش هست همچین چیزی؟ من در ذهنم این بود که شاید بعید هم نیست یک اصطلاحی آقایان در ادبیات دارند به نام علم جنس، فکر می‌کنم علم جنس از مصادیق همین بحث است. ما یک اسد داریم یک اسامه داریم، اسامه را می‌گویند علم جنس است. علم جنس را بعضی‌ها آمدند گفتند بین علم جنس و اسم جنس در معنا فرقی نیست فقط فرقش در جهت لفظی است، اسامه را علم تلقی کردند به خاطر همین غیر منصرف قرار دادند گفتند چون علم مؤنث هست علم مؤنث غیر منصرف است ولی اسد را نه امثال اینها. ولی تصور می‌کنم اینجور نباشد، بین اسامه و اسد فرق است. من حالا یک مشابهی در زبان فارسی خودمان به کار ببرم که معنای اسامه روشن بشود. ببینید ما یک موقعی یک مفهومی داریم به نام شیر، یک مفهومی داریم به نام آقا شیرِ، خاله بزی، خاله خرسِ، این مفاهیمی مثل مامان مثلا، خاله بزی، مامان بزی، آقا شیرِ، اینها مفاهیم کلی نیستند، اسم‌هایی هستند که بر تک تک شیرها گذاشته می‌شوند، یعنی شما، شما شیر را می‌توانید بگویید یک شیر امروز دیدم، ولی یک آقا شیرِ دیدم مفهوم خنده داری است، چون آقا شیر اصلا درش تعیّن خوابیده، آقا شیرِ اسم هست بر یک شیر مشخص، مامان بزی اسم هست بر یک بز مشخص. یک سری مفاهیمی اینجوری ما داریم، مفاهیم علم جنس، اینها شبیه همان علم جنس عربی است. اسامه به این شکل هست، البته یک بحثی در مورد اسامه و اینها هست آن را من، بحث توتم‌ها و امثال اینها که گاهی اوقات کأنّ برای شیر یک هویت وُحدانی مثلا قدما تصویر می‌کردند یک چیزی شبیه رب النوع شیری وجود دارد که یک واحد هست. من فکر می‌کنم اسامه به آن معنا نباشد، اینجور نیست که اسامه به معنای آن مفهوم وُحدانی باشد که کل، اسامه به معنای آقا شیرِ است. معنایش آقا شیرِ است، و خب این همین وضع عام موضوع له خاص است. یعنی و وجود دارد و یک چیز اینجور نیست که، ما در فارسی هم عرض کردم تعبیر آقا شیرِ امثال این تعبیرات تعبیراتی هست که ما دقیقا احساس می‌کنیم اسم هر شیری آقا شیرِ است، نه این اسم هست برای آن عنوان عام، تفاوتش هم این است که وقتی اسم برای آن عنوان عام باشد تنوین تنکیر می‌گیرد، اسد، اسدٌ می‌شود. اسامه مفهومش مفهوم یک تنوین تنکیر نمی‌گیرد، نه این که چون نمی‌دانم لفظا مفاد مفادی است که صلاحیت گرفتن تنوین تنکیر ندارد، تفاوت معنوی بین اسامه و اسد وجود دارد. حالا در این نحو وافی یک چیزهای خاصی اینجا در مورد علم جنس دارد، به نظرم اینها همه‌اش نادرست است نمی‌خواهم حالا وارد آن بحث‌های تصویری که ایشان از علم جنس شده و این بحث‌های نحوی دیگر بشوم، من فکر می‌کنم علم جنس از نوع وضع عام موضوع له خاص است، خب این یک نکته، حالا به نظر می‌رسد، این که بنابر مبنای ایجاد قرن اکید بخواهیم وضع عام موضوع له عام را و فرقش را با وضع عام موضوع له خاص تبیین کنیم و این که چجور، کجا می‌شود این قرن اکید با آن معنای عام ایجاد می‌شود، کجا می‌شود این قرن اکید با معنای خاص ایجاد می‌شود خیلی دشوار است، آقای شهیدی اینجا کأنّ قضیه خیلی برایشان واضح است، اصلا می‌گویند راه حل‌هایی که شهید صدر می‌خواهند نیازی نیست، خب قرن اکید بین لفظ و مصادیقش ایجاد می‌شود دیگر، کأنّ خیلی، من اصلا کأنّ ایشان اصل مشکله‌ای را که شهید صدر دنبال حلش هست مشکل نمی‌دانند در حالی که واقعا مشکل است آن بحثی که شهید صدر دارند که باید مصادیق در ذهن حاضر باشد تا قرن اکید بین لفظ و آن مصادیق ایجاد بشود واقعا مشکل جدی هست، و بعد عرض کردم مشکل قضیه این است که به هر حال چطور می‌شود‌ که در بعضی مواقع قرن اکید بین لفظ و آن معنای عام به عمومیته و کلیته ایجاد بشود، چطور در بعضی مواقع بین این لفظ و مصادیق آن معنای عام ایجاد می‌شود. البته اگر روی مبانی اعتبار و یا معانی که ما تعبیر می‌کردیم می‌گفتیم وضع عبارت از این هست که واضع می‌آید لفظ را برای معنا نشانه قرار می‌دهد تا واقعا نشانه بشود، با تبعیت از واضع خب آن کاملا می‌شود تصویر کرد، تصویر اشکالی ندارد، فقط یک توضیحی اینجا من بدهم. گویا این شکلی تحقق پیدا می‌کند، یک موقعی شما ابتداءً شیرهای متعدد را دیدید، این شیر آن شیر، این شیر، این شیر. و در ذهنتان یک مفهوم شیر شکل گرفته، مفهومی که مصادیق متعدد دارد. مفهومی که قدر مشترکش اینها با هم یک شباهت‌هایی دارند. خب ما می‌خواهیم لفظ را برای این مفهوم عام خلاصه قرار بدهیم، آن راحت است. اما وضع عام موضوع له خاص تصور من این هست که بیشتر از آن مدل شبیه همین مدلی که آقای صدر می‌گویند هست نه این که واضع اوّل لفظ انسان را در ذهن بیاورد بعد بگوید می‌خواهم برای مصادیق انسان وضع کنم، از طریق مصادیق انسان مفهوم مصداق انسان که یک معنای به اصطلاح مفهوم ثانی منطقی، آن تصویرهای مفهوم ثانی منطقی و آن جور تصویرها و امثال اینها فکر می‌کنم از طبیعت وضع دور باشد، ما بخواهیم با آن بگوییم فرق است بین وضع عام موضوع له خاص که مفهومی را که در ذهن تصور می‌شود معقول اوّلی است ولی در وضع عام موضوع له خاص معقول ثانوی است، تصور می‌کنم این شکلی نباشد، بلکه شبیه همین مدلی که شهید صدر تصویر می‌کند یعنی به این معنا که همین تعبیر آقا شیر را در نظر بگیرید من مثلا با یک شیر مأنوسم، به این شیر می‌گویم آقا شیرِ، برای این که یک ارتباط بین خودم و این شیر ایجاد می‌شود، یعنی ارتباطات اوّل با این مفهوم، بعد می‌بینم این که من اسم این را گذاشتم آقا شیرِ نه به خاطر، به خاطر این ویژگی که، این قیافه و شکل و شمایل خاص است. فردا این شیر از دنیا رفت یک شیر جدید هم ایجاد شد به آن هم می‌گویم آقا شیرِ. یعنی از اوّل، حالا به خصوص یک نکته‌ای را عرض بکنم، خیلی وقت‌ها آن اسم اوّلیه را که می‌گذارم از یک ویژگی حقیقی آن شیء اسمش را هم از آن برگرفته است. مثلا من می‌گویم ببعی، ببعی از صدای بع بع گوسفند کلمۀ ببعی را به عنوان اسم این گوسفند خاص می‌گویم حسن جون برو ببعی را بردار بیاور، ببعی یعنی همین گوسفند خودمان، ببعی یک موقع علم هست. ببعی به خاطر این بع بعی که آن گوسفند می‌کند اسم برایش شده. خب گوسفند دیگر هم چون بع بع می‌کند آن شایستگی دارد برای این که اسمش ببعی بشود، همینجور گوسفند سوم هم، یعنی اسم از یک ویژگی واقعی کلی بین این و سایر اقسام برگرفته شده، این باعث می‌شود که مثلا ببعی را هم برای این من علم بدانم هم بر اسم بعدی علم بدانم هم بر اسم بعدی علم بدانم همینجور بر مشابهاتش هم این اسم سرایت می‌کند.

**شاگرد:** سنخ مشابهت هم کافی است چون می‌گویند این ببعی من است مثلا.

**استاد:** نه حالا آن به اصطلاح این که ابتداءً به خاطر آن صدای چیز اسمش را می‌گذارند ببعی ولی آن اسم آن نکتۀ وجه تسمیه در ادامه باقی نمی‌ماند، یک موقعی آن مثال را برایتان عرض کردم که در زبان فارسی به شیر آب کلمۀ شیر را اطلاق کردند، در زبان فرانسه به شیر آب خروس آب می‌گویند، علت اصلی‌اش این است که نماد چیز در فارسی شیر است در فرانسه خروس است، خروس در پرچم‌هایشان هم امثال اینها خروس می‌گذاشتند ولی در چیز شیر می‌گذاشتند. این است که شیر آب را یک کله خروس آنجا می‌گذاشتند برای این که افراد باهاش مأنوس باشند، بتوانند ارتباط صمیمی باهاش برقرار کنند راحت باهاش بتوانند، در حالی که در فارسی یک کلۀ شیر می‌گذاشتند که افراد با دیدن کلۀ شیر انس و مأنوس باشند و بتوانند. این شیر البته ابتداءً نامگذاری‌اش به خاطر شباهت این شیر با آن شیر درنده است، ولی به تدریج این ارتباط قطع می‌شود، شیر اسم می‌شود بر آن چیزی که آب ازش می‌آید. بنابراین در ادامه لازم نیست شیر را به صورت کلۀ شیر درست کنند، بعدا شیر را دیگر کلۀ شیر نیست یک جور دیگری درست می‌کنند و کم کم این واژۀ، آن وجه تسمیه در مرور زمان فراموش می‌شود و این مدل لغت‌سازی است. اینجا من به تناسب فکر می‌کنم برای روشن این وضع‌ها هم وضع عام موضوع له عام هم وضع عام موضوع له خاص دو تا مبنا نیازمند هست که یک مقداری مورد توجه قرار بگیرد، یکی مبنایی هست از مرحوم علامه طباطبایی اینها که در این کتاب گوهر معنا که آقای حسن خمینی نوشته از ایشان و مرحوم امام این بحث‌ها را نقل می‌کند چون یک بحثی ما داریم در مورد الله نور السماوات و الارض که کلمۀ نور در مورد خدا اطلاق می‌شود این کلمۀ نور چگونه. خب بعضی‌ها تصویرشان این هست که نور ابتداءً به معنای آن نور حسی وضع شده ولی به تدریج حسی بودن نور ازش گرفته می‌شود، به تدریج آن خصوصیت حسی بودن ابتداءً نور به معنای نور حسی است بعد مفهوم نور به معنای روشنی بخش بودن، آن حیث هدایت‌گری، روشن‌سازی امثال اینها آن به آن معنا می‌شود آن الله نور السماوات و الارض به این معنا به کار می‌رود. ولی مرحوم علامۀ طباطبایی اینها می‌خواهند بگویند از اوّل نور آن اینجور نیست که، ولو در مورد مفهوم جزئی به کار می‌رود ولی از آن حیث گوهر معنایش، یعنی آن، آن معنای کلی که تعیّن حسی مقوّم آن معنا نیست بر آنها وضع می‌شود یک همچین تصویری هست. یک معنای دیگر بگوییم نه ابتداءً بر آن معانی جزئیه وضع می‌شوند این معانی جزئیه به تدریج جزئیتش حذف می‌شود، یک معنای کلی برایش شکل می‌گیرد.

**شاگرد:** می‌شود انبساط قهری

**استاد:** این شبیه این معنای، مبنای دوم شبیه مطلبی هست که مرحوم آقای داماد داشتند که حاج آقا از ایشان نقل می‌کردند که مرحوم آقای داماد در بحث صحیح و اعم ایشان عقیده‌شان این بود می‌فرمودند که الفاظ وضع تعیینی بر صحیح دارند، وضع تعیّنی بر اعم. بعد می‌گفتند که مثلا یک مخترعی که ماشین اختراع می‌کند، ماشین ابتداءً بر آن دستگاهی اختراع می‌کند که کار کند راه برود امثال اینها. ولی به تدریج آن ماشینی هم که خراب شده گوشه افتاده آن هم بهش ماشین می‌گویند به خاطر شباهت که بین این ماشین و آن ماشینی که راه می‌رود ایجاد شده، می‌گویند این ماشین خراب شد، معنایش به تدریج عام می‌شود. حاج آقا می‌فرمودند آقای داماد تعبیر می‌کردند مثل یک روغنی که روی کاغذ می‌چکد به تدریج پخش می‌شود امثال اینها. حالا این یک نوع عرض کنم معنای شاعرانه و ذوقی است ولی اصل این پدیده، پدیدۀ انبساط قهری که آقای داماد از آن استفاده کردند آن به خصوص با ایده‌های شهید صدر در مورد این که وضع ایجاد قرن اکید است و حالا در واقع عُلقۀ وضعیه آن قرن اکیدی هست که بین لفظ و آن معنا ایجاد می‌شود. وقتی بین لفظ و معنا علقۀ اکید ایجاد می‌شود اگر آن معنا با یک معنای دیگری شباهت داشته باشد بین این لفظ و آن معنای مشابه هم علقۀ اکید ایجاد می‌شود. یک چیزی من خیلی سال قبل، سی سال قبل از ویتگتنشتاین در بعضی از کتاب‌ها خوانده بودم آن تعبیری دارد در مورد ارتباط حلقوی بین معانی مختلف یک لفظ. فکر می‌کنم این در واقع براساس همین ایده است، او می‌گوید که یک لفظ یک معنایی که دارد آن معنایش ممکن است با یک معنای دیگری شباهت داشته باشد، در نتیجه این لفظ را علاوه بر آن معنا که به کار می‌بریم بر آن شبیه‌اش هم به کار می‌بریم. آن شبیه‌اش هم ممکن است با یک چیز دیگری شباهت داشته باشد و همینجور ارتباطات حلقوی، به طوری که اوّل این حلقه با آن آخر حلقه دیگر شباهت نداشته باشند ولی هر یک از حلقه‌های این مجموعه و زنجیره یک زنجیرۀ مفاهیم ما باهاش مواجه هستیم، این زنجیرۀ مفاهیم هر حلقه‌ای از این زنجیره با حلقۀ نزدیکش مشابهت دارد ولی حلقۀ اوّل با حلقۀ آخر می‌تواند مشابهت نداشته باشد. این یک ایده‌ای هست که حالا آن مثالی که من از قدیم، من حالا ویتگنشتاین خود کتاب‌هایش را نخواندم، یک موقعی در بعضی از کتاب‌های فلسفه علم و اینها مطالعه می‌کردم این حرف ویتگنشتاین نقل شده بود و مثال زده بود به کلمۀ بازی، می‌گفتند بازی واژه‌ای هست که مثلا ابتدا الک و دولک بازی بود ولی الآن بازی‌های کامپیوتری بازی است که اصلا ربطی به آن الک و دولک اوّلیه ندارد. ممکن است آن الک و دولک با یک بازی مشابه‌اش شباهت داشته باشد، بازی مشابه شباهت داشته باشد، بعد آن مدل کامپیوتری آن بازی بیاید ولی هی اینقدر تغییر و تحولات پیدا کند تا آن.

**شاگرد:** انگیزۀ وضع نیست؟ یعنی انگیزۀ واضع برای

**استاد:** نه می‌گوید حقیقت وضع برای همین است، یعنی علقۀ وضعیه‌ای که ایجاد می‌شود علقۀ وضعیه بین لفظ و آن مشابهاتش، حالا من نمی‌خواهم الآن چیز بکنم، البته مثال بازی ما آن چیزی که قدر جامعی که بین این مصادیق هست شکلش نیست، قدر جامعش عدم جدیت است، یک چیزی هست جدی است، یک چیزی هست به عنوان سرگرمی، وسیلۀ سرگرمی است. این شباهت به این اوّل و آخر هست، ولو منشأ این، اینجور نیست که چون شبیه آن بوده لفظ را بر آن اطلاق کرده چون وسیلۀ سرگرمی بوده یعنی ارتباط معنوی این لفظ را توسعه داده نه ارتباط ظاهری و شکلی و اینها را باید با همدیگر. می‌گویم این مثالی که از ویتگنشتاین نقل شده این به نظرم این مثال مثال خوبی نیست، ولی نفس این مطلب مطلب قابل توجهی است که ما ممکن است این انبساط قهری که مطرح هست به این شکل باشد، یک تعبیری در ادبیات ما داریم بحث سبک مجاز از مجاز، این هست که لفظ ارتباطی دارد با یک معنای مجازی آن معنای مجازی با یک معنای مجازی دیگر ارتباط دارد. آنها می‌گویند گاهی اوقات ما لفظ را در مشابه المشابه به کار می‌بریم، خب آن سبک مجاز از مجاز اگر در وضع تعیّنی مورد استناد قرار بگیرد همین شبیه ایده‌های امثال ویتگنشتاین و اینها می‌شود که در واقع گاهی اوقات به این شکل. البته این به نظر می‌رسد که اینها معنایش این است که واژه‌ها معانی جدید ممکن است پیدا کنند و نه بحث اشتراک معنوی، اشتراک لفظی اصلا، یعنی لفظ اوّل در این معنا وضع بشود بعد از این به معنای دیگر انتقال پیدا کند اشتراک لفظی یعنی تعدد معانی باشد. اینجور که من از کلمات ویتگنشتاین آنجور که نقل می‌کردند فهمیده بودم ایشان اشتراک معنوی را اینجور توضیح بدهد و بازی اشتراک معنوی دارد نه اشتراک لفظی ولی خیلی وقت‌ها عرض کردم ممکن است در اشتراک لفظی این ارتباط زنجیره‌ای و حلقوی مطرح باشد و کاملا هم تصویرش تصویر درستی هست و می‌تواند به این شکل باشد. حالا این بحث تمام است، من حالا دیگر وارد، اینجا آقای سیستانی یک ایدۀ دیگری در وضع عام موضوع له خاص اصلا اینجا دارند که این ایده‌شان الهام گرفته از یک فرمایشی هست که در بعضی مطالب آقای بروجردی دارند که خود آقای سیستانی در این تقریرات آقای آسید هاشم هاشمی قبل از این بحث وضع عام موضوع له خاص آن بحث را عنوان کردند، بحث حقیقت اسم اشاره، آن را من در حد مختصری بحث حقیقت اسم اشاره را اشاره می‌کنم برای روشن شدن ایده‌ای که ایشان در تبیین وضع عام، چون اصلا مدل توضیحی که ایشان در مورد وضع عام موضوع له خاص و اصلا این، نه وضع عام موضوع له خاص، وضع عام موضوع له عام را هم مدلی که ایشان می‌خواهند توضیح بدهند و اصلا مدل این بحث‌هایشان خیلی متفاوت هست با معمول آقایان و اینها، من فکر می‌کنم به این هم بپردازیم مناسب باشد. من ابتدا در حد، مرحوم آخوند یک توضیحاتی در مورد اسم اشاره دارد و آنجا در حد مختصری من به مبنای مرحوم آخوند و مبنایی که مرحوم آقای بروجردی در اسم اشاره دارند که مرحوم امام و آقای بروجردی هم، آقای سیستانی هم پذیرفتند مبنای مرحوم آقای بروجردی اشاره کنم که مقدمه باشد برای تبیین حقیقت وضع عام موضوع له خاص بنابر ایدۀ دیدگاه آقای سیستانی که، من البته نمی‌دانم غیر از این چیز آسید هاشم در مباحث الفاظ دیگری از ایشان چاپ شده یا نه؟ و آن موسوعه، یک موسوعه‌ای از چیز آقای سیستانی یک موقعی چاپ شده بود مباحث الفاظ در آن داشت نداشت الآن این خیلی موسوعه‌اش را نمی‌دانم حالا احتمالا در این چیز اصولی که اخیرا مرکز باشد علی القاعده باید داشته باشد، ۲، ۳ روز قبل این چیز برنامۀ جدید چیز شد، کتابخانۀ اصول فقه احتمالا باشد. من حالا این را که خواندم براساس این چیز آسید هاشم هاشمی خواندم، نمی‌دانم چقدر. حالا وقت گذشته فقط یک چیز در پرانتز بگویم شنیدم تعادل و تراجیح را یک کسی می‌گفت آقای سیستانی در تقریراتی که آقای آشیخ مهدی مروارید نوشتند به آن خیلی توجه داشتند. چون آن را از روی دست نوشتجات خود آقای سیستانی ایشان تنظیم کرده، آقای سیستانی همیشه خودشان قبل از درس کل درس را دستنوشته دارند، این دستنوشته‌ها را به ایشان دادند ایشان براساس آن تنظیم کرده. من یک موقعی داشتم یک کسی به من داد حالا آن تعادل و تراجیح را و دارم هم، ولی نمی‌دانم مباحث الفاظ در این سبک که یک چیزی که خود ایشان تأیید رسمی کرده باشند و امثال اینها، در چیز نبود این بحث‌های وضع عام موضوع عام، رافد، الرافد مباحث الفاظ است ولی در چیز نبود، حالا فعلا من براساس چیز آقای هاشمی این بحث را دنبال می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان